

رخداد اربعینی و راهی دیگر در تاریخی دیگر

باسمه تعالی

یا ربّ سببی ساز که یارم به سلامت باز آید و برهاندم از بند ملامت
 خاک ره آن یار سفر کرده بیارید تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت
 فریاد که از شش جهتم راه بیستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت
 امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که شوم خاک، چه سود اشک ندامت
 ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت
 درویش مکن ناله ز شمشیر احبا کاین طایفه از کشته ستانند غرامت
 در خرّقه زن آتش که خمّ ابروی ساقی برمی شکند گوشه‌ی محراب امامت
 حاشا که من از جور و جفای تو بنالم بیداد لطیفان، همه لطف است و کرامت
 کوتاه نکند بحث سر زلف تو حافظ پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

=====

یا ربّ سببی ساز که یارم به سلامت

باز آید و برهاندم از بند ملامت

طلب حضور محبوب و برگشتن به شعف گذشته، موجب سرزنده شدن روحانیت از دست رفته‌ی انسان است. جناب حافظ در شرایطی خود را احساس می‌کند که تجلیات خاص دورانی که در آن بوده، به نحوی رخ برکشیده و او را تنها گذاشته و با توجه به آن نوع شورآفرینی که نورانیت‌اش همه را در بر گرفته بود، طلب برگشت آن را دارد و به یاد آن دوران می‌گوید :

=====

خاک ره آن یار سفر کرده بیارید

تا چشم جهان بین کنم اش جای اقامت

آنچنان حضور آن محبوب برایش ارزشمند بود که می گوید خاک راهی که او در آن قدم گذاشته، ارزش آن را دارد که چشم خود را در جای پای او گذارم و از این طریق در هوای آن حال و احوال باقی بمانم، زیرا معنای زندگی را در آن احوالات احساس می کرده.

=====

فریاد که از شش جهتم راه بستند

آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

در فریادی از سر در بر گرفتگی همه‌ی ابعاد وجود انسان، می گوید که مظاهر حضور و ظهور او آنچنان مرا در بر گرفته که اساساً ماورایی جز خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت او را نمی شناسم که بخواهم به ماورای آن‌ها نظر کنم و توجه نمایم. تماماً در سیطره‌ی حضور او هستم، به همان معنایی که «وحدت وجود» همه‌ی ابعاد انسان را در خود غرق می کند.

=====

امروز که در دست توام مرحمتی کن

فردا که شوم خاک، چه سود اشک ندامت

ای محبوب من! آنچه مرا مسرور می کند و به نشاط می آورد آن است که امروز احساس کنم مرا در بر گرفته‌ای. من امروز نیاز به چنین انس و مناسبتی خاص با تو دارم و در آن حالت حضور ابدی خود را احساس کنم و در فردایی

که در همین امروز می توان آن را احساس کرد، حاضر شوم، وگرنه در فردای زندگی اگر متوجه شوم چه راهی را می توانسته ام طی کنم، چه سودی برای من دارد و اشک ندامت چه فایده ای برای من خواهد داشت.

=====

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

ای کسی که می خواهی با توصیف عشق، عشق را به صحنه آوری! چنین کاری ممکن نیست و ما را با تو کاری نمی باشد. زیرا عشق، احساسی است که جان انسان باید احساس کند و حالتی است که با سیطره ی حضور محبوب پیش می آید، شنیدنی نیست، چشیدنی است .

=====

درویش مکن ناله ز شمشیر آجا

کاین طایفه از کشته ستانند غرامت

ای درویش! جای گلایه و ناله از شمشیر دوستان نیست زیرا این دوستان از کشته هم غرامت می گیرند زیرا این نوع کشتن و از خود بی خود شدن، آن چنان حیات بخش است که جا دارد در ازای آن غرامت ها داد. زیرا اگر کسی به عنوان غرامت سر ندهد، سردار دل ها نمی شود.

=====

در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی

برمی شکند گوشه ی محراب امامت

ای درویش! خرقه را آتش بزن و بسوزان، زیرا خم ابروی ساقی طوری در صحنه است که گوشه‌ی محراب امامت را می‌شکند. پس چه جای حفظ خرقه در منظر ساقی، وقتی خم ابروی او این چنین امام جماعت را از امام جماعت مردم شدن سرگردان می‌کند تا سر بر کوی و بیابان بگذارد.

=====

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم

بیدادِ لطیفان، همه لطف است و کرامت

ای یار سفر کرده! ای انوار معنوی که ما را فرا گرفته بودید و در دعای کمیل شب‌های جمعه در مسجد دارخوئین، آن غوغا را برپا می‌کردید، حالیا در خود آن احوالات را نمی‌یابیم و ملامت‌ها در میان است از عدم حضور انوارِ یار سفر کرده. آری، ای یار سفر کرده «حاشا که من از جور و جفای تو بنالم» زیرا این حرمان در جای خود بیدادِ لطیفان است که سراسر لطف و کرامت می‌باشد و در جای خود «راهی است دیگر در تاریخی دیگر».

=====

کوتاه نکند بحثِ سر زلف تو حافظ

پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

آری! بحث از سر زلف یار و نظر به انواع حضور او در مراحل مختلف تاریخ، چیزی نیست که حافظ و هر انسان طالب حقیقت، بخواهد از آن دست بردارد و سخن را کوتاه کند. زیرا پیوستگی و استدام سلسله‌ی زلف او تا قیامت ادامه دارد و در هر تاریخی دارای ظهور خاصی است و اگر از خدا می‌خواهیم که یار دیروزین و محل اُنس با حقیقت همچنان باز گردد و آن احوالات دوباره ما را در برگیرد، از این نکته هم غافل نیستیم که این رُخ برکشیدنِ امروزین محبوب، بیداد و جورِ لطیفانه‌ای است که بی حساب نیست و تجربه‌ی دیگری است از درک حضور اراده‌ی الهی در مرحله‌ای دیگر از تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده است و لذا «پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت» همچنان باید در انتظار نحوه‌ای دیگر از حضور محبوب بود برای قدم‌گذاردن در راهی دیگر و روبه‌روشدن با حضرت محبوب در شأنی جدید .

یعنی اگر سفر اربعینی مثل سال‌های قبل، در میان نیست و این حقیقتاً جور و جفایی است بر جان شیفته‌ی ما و خداوند چنین تقدیرِ جان‌سوزی را بر ما روا داشته؛ می‌دانیم بیدادِ لطیفان همه لطف است و کرامت، و لذا دست از سر زلف یار که محل صعود به سوی اوست بر نمی‌داریم و می‌دانیم سلسله‌ی زلف او که راه‌هایی است به سوی او، تا قیامت گشوده است. هنرمان آن است که در این تاریخ راهی دیگر برای اُنسی دیگر بیابیم.

والسلام